

ماهی‌ها دل‌تنگ آب نمی‌شوند

زندگی‌نامه‌ی سردار شهید، احمد دیندار

نویسنده: اعظم پشته‌ساز



ماهی‌ها دلتنگ آب نمی‌شوند

زندگی‌نامه‌ی سردار شهید، احمد دیندار

نویسنده: اعظم پشت‌مشهدی

دبیر پروژه: جواد کلاته عربی

ناشر محتوا: محمود امینی

مشاور تألیف: فاطمه وفایی‌زاده

میراستار: مریم انواری

محقق: سوسه زهراکار

مشاور تحقیق: میرضامانی

طراح جلد: مرتضی یگدالی

صفحه‌آرایی: محمد لیاث

ویرایش تصاویر: فاطمه اصلانی

نوبت چاپ: اول / بهار ۱۳۹۵

شمارگان: ۲۵۰۰ جلد

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین چهارراه ولیعصر

و خیابان فلسطین، خیابان برادران شهید مظفر (شمالی)

بن‌بست یکم، پلاک ۴ تلفن: ۶۶۹۶۴۰۶۹ - ۶۶۹۶۴۰۷۱



27 Publications

سرشناسه: پشت‌مشهدی، اعظم، ۱۳۶۰ -

عنوان و نام پدیدآور: ماهی‌ها دلتنگ آب نمی‌شوند: زندگی‌نامه‌ی

سردار شهید احمد دین‌دار / اعظم پشت‌مشهدی

مشخصات نشر: تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی،

رسول‌الله، تهران بزرگ، موسسه حفظ آثار و نشر ارزش‌ها

دفاع مقدس، مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت، انتشارات ۲۷

[بیست‌وهفت] بعثت، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص: ۲۱/۵×۱۴/۵، س.م.

فروست: مجموعه بیست و هفتی‌ها: ۱۲ / دبیر مجموعه جواد

کلاته عربی.

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: دین‌دار، احمد، ۱۳۴۴ - ۱۳۶۷.

موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- داستان

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان -- سرگذشتنامه

موضوع: شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات

شناسه افزوده: کلاته عربی، جواد، ۱۳۵۹ -، دبیر

شناسه افزوده: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سپاه محمد

رسول‌الله، تهران بزرگ، نشر بیست و هفت

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴م۲/ش۲۴۶۹۹۲ PIR

رده بندی دیویی: ۳۲/۴۲۸۴

جهت آشنایی و اطلاع از سایر محصولات نشر ۲۷، عدد ۲۷ را به ۰۲۷۰۲۱۹۰۳۰۰ پیامک کنید ●

www.27besat.com

رست فم

مقدمه / ۹

فصل اول

چشم پاسبان روشن / ۱۳

رؤیا دوچرخه / ۲۱

کودکی در کوههای ساوه / ۲۵

روی تلخ زندگی / ۲۱

بعد از پدر / ۳۳

از ساوه تا کرج / ۳۷

فصل دوم

آغاز تنهایی مادر / ۴۱

سایه جنگ / ۴۵

زندگی پشت پلک‌های جبهه / ۴۹

شهری با ابرهای سفید / ۵۱

فصل سوم

دوکوهه / ۵۹

شروع آموزش ش.م.ر / ۶۱

اعزام به یگان دریایی / ۶۷

فرست

فصل چهارم

فرمانده گروهان علی اصغر / ۷۵

شاخ شمیران / ۸۱

زندگی در شاخ شمیران / ۸۵

بازی پیش چشم دشمن / ۹۳

فصل پنجم

قتلی محراب شهید شد / ۹۵

احمد و محراب / ۹۹

تصادف در تاریکی / ۱۰۱

خبر یا ایتم کی خواهد آمد / ۱۰۷

فصل ششم

جانشین فرمانده گردان عاقمه / ۱۰۹

هجده روز م عصب / ۱۱۱

دوباره در دوحه / ۱۱۵

فصل هفتم

پرواز / ۱۲۱

آخرین نبرد / ۱۲۹

قصه‌ی سنگر کمین / ۱۳۵

فصل هشتم

تعاونیر / ۱۴۵

مقدمه

از سپیدی صبح، گنجشک‌ها بین شاخه‌های نازک درختان گز می‌پند و صدای آوازشان بیابان را پُر کرده است. ریشه‌ی درختان گز در خاک نرم دوکوهه فرو رفته است و شاخه‌هایشان در مسیر باد و خاک، پیچ‌وتاب می‌خورد. از دور دست‌های صدای سوت قطار اندیمشک شنیده می‌شود. پوتین‌هایم را درآورده‌ام و روی شن‌های نرم دوکوهه راه می‌روم. نرمی‌شن‌ها را زیر انگشتانم احساس می‌کنم. بوی نم و خاک ریه‌هایم را پُر کرده است. قطار اندیمشک دارد به سمت آسمان می‌رود. کوپه‌های قطار پر از ماهی‌های سرخ و حنایی است. ریه‌هایم را از بوی سیب پُر می‌کنم. صدای سوت قطار بلندتر و آواز گنجشک‌ها در آن گم می‌شود. بچه‌ها به دوکوهه برگشته‌اند. پوتین‌هایم را می‌پوشم. من هم باید برگردم.

«پایین شاخ، رودخانه بود و سمت دیگر آن دره‌ای عمیق. نیروها در سه بخش مستقر شده بودند. بخشی از نیروها که پایین سد^۱ و خط^۲ مستقر بودند، بعد از بمباران شیمیایی در وضعیت بدی قرار داشتند. لب آب پر از جنازه‌ی ایرانی و عراقی بود. احمد و آقای شیبانی بالای شاخ بودند و برای نیروها غذا، آذوقه و مهمات می‌فرستادند. بعد از بمباران شیمیایی، تردد نیروها از بالای شاخ به لب رودخانه کم شده بود. ده روزی می‌شد که به خاطر حمله‌ی عراقی‌ها غذا و مهمات به نیروها نرسیده بود. بیست نفر از نیروها در یک سنگر اجتماعی که متعلق به عراقی‌ها بود، مستقر شده بودند. به خاطر بمباران شیمیایی و جنازه‌های داخل رودخانه، آب آلوده شده بود و نیروها نمی‌توانستند از آب رودخانه استفاده کنند. تشنگی نیروها را کم‌طاقت کرده بود. جعفر و یکی دو نفر از بچه‌ها یک دبه برداشتند و از بین جنازه‌ها دبه را پر از آب کردند. آب پر از خون بود. جعفر تعدادی قرص گلر همراهش داشت. یک پنجم قرص را در آب ریخت تا ضد عفونی شود و بچه‌ها بتوانند آب بخورند. با وجود ناامنی منطقه، حمد از بالای شاخ پایین آمد و به سنگر اجتماعی رسید. با خودش مقداری مهمات^۳ برد. بچه‌ها گرسنه بودند و به خاطر آلودگی منطقه نمی‌توانستند ماسک‌هایشان را بپوشانند. با آمدن احمد نیروها روحیه گرفتند. احمد که حال و روز بچه‌ها، گرسنگی و بی‌حالی‌شان را دید، گفت «جعفر یه جعبه‌ی نارنجک بردار بیار.»

جعفر یک جعبه‌ی نارنجک برداشت. احمد هم جعبه‌ی نارنجک از جعبه‌ی مهماتی که با خودش آورده بود، برداشت و با هم از سنگر بیرون رفتند. یکی دو نفر از بچه‌ها پشت سر جعفر و احمد سوار قایق شدند و به وسط رودخانه رفتند. وسط آب که رسیدند، احمد ضامن دو نارنجک را کشید و داخل آب انداخت. نارنجک‌ها منفجر شدند و ماهی‌ها روی آب آمدند. احمد قایق را به سمت ریشه‌ی ماهی‌ها هدایت کرد و با بچه‌ها مشغول جمع کردن ماهی‌ها شد. کف قایق که پُر از ماهی شد، احمد قایق را روشن کرد و به سمت خط برگشتند.

۱. سد دربندی‌خان.

۲. نقطه‌ی دلبلیو موقعیتی در پایین‌تر از شاخ شمیران که به غار دلبلیو هم مشهور بود.

جعفر و بچه‌ها جعبه‌ی مهماتِ پر از ماهی را به داخل سنگر بردند. وارد سنگر که شدند، احمد آتش روشن کرد و یک حلب از آبی که ضد عفونی کرده بودند، پر کرد. جعفر و تعدادی از بچه‌ها، ماهی‌ها را با مشتی می‌کوبیدند تا محتویات شکم‌شان بیرون بزند. آب جوش آمد و احمد ماهی‌ها را داخل حلب انداخت. ماهی‌ها که آب‌پز شدند، همگی دور هم نشستند و مشغول خوردن شدند.

www.ketab.ir